

# ابو علی سینا

بقلم آقای درگاهی خاندانی کرمانی

- ۲ -

ابن خلکان در وفیات الاعیان مینویسد که شیخ در اواخر عمر پس از یاس از معالجه به یکباره دل از دنیا برکنده متوجه باختر شد و اموال خویش را صرف رد مظالم و صدقه فقراء نمود و تمام وقت را بتلاوت قرآن و عبادت مصروف داشت دائرة المعارف بریتانی هم اشاره ای بمطالب فوق نموده و نیز یکی از موجبات اهلاک شیخ را مطالعه و کار زیاد شمرده است

تحقیق در  
تاریخ تولد و وفات  
او

مؤلف تاریخ الحکماء بنقل از ابو عبید تولد شیخ را سال ۳۷۰ هجری قمری و وفاتش را در ۴۲۸ هجری مینویسد ابن خلکان ماه تولد را صفر ۳۷۰ و وفات را رمضان ۴۲۸ ضبط کرده است .  
محب الدین خطیب در مقدمه منطق المشرقین شیخ زندگانی مؤلف را از تاریخ الحکماء نقل کرده و اشتباهاً در آنجا ولادت شیخ را ۳۷۵ هجری مینویسد و با اینکه خود ذکر نموده که سند او رساله ابو عبید و مأخوذ از تاریخ الحکماء است معلوم نیست بجه مناسبت بر خلاف آن نوشته است .

مآخذ اروپائی که در دست رس ضعیف بود از قبیل دائرة المعارف بریتانی و لاروس هشت جلدی فرانسه و تاریخ ژنرال ساکس عموماً تولد را سنه ۹۸۰ میلادی و وفات را ۱۰۳۷ - گرفته اند که مطابق میشود با آنچه ابن خلکان و تاریخ الحکماء ضبط کرده اند .  
اعتراض دیگری که بر قول ناشر منطق المشرقین وارد میاید این است که چون بتصریح خود شیخ نوح ابن منصور را معالجه کرده و نیز خود تصریح نموده است که هنگام مراجعه و مطالعه طب شازده

ساله بوده و محقق است که وفات نوح در ۳۸۷ بوده و معلوم است که قبل از سال وفات معالجه شده و بهبودی یافته و اگر تولد شیخ را سال ۳۷۵ بگیریم لازم میآید که سن شیخ در هنگام طبابت دوازده سال یا کمتر باشد و اینمطلب علاوه بر اینکه مخالف قول شیخ است بر حسب عادت هم محال بنظر میآید شاعری هم که نزد ضعیف معروف نیست تولد و وفات شیخ را در قطعه که چهار مصرع است بحساب ایجاد بنظم آورده و درست بنظر نمیآید و اشعار مزبور ذیلاً نکاشته میشود.

حجة الحق ابو علی سینا درشجع (۳۷۳) آمد از عدم بوجود درشما (۳۹۱) کرد کسب کل علوم درتکر (۴۲۷) کرد اینجهان بدرد (۱) با بر این ضبط هم لازم میآید که هنگام وفات نوح که مدتی بعد از شروع شیخ بطبابت بوده است سن شیخ چهارده سال باشد. مخالفش هم بانص صریح شیخ معلوم است و عادتاً مشکل بنظر میآید که یکنفر در حدود سیزده سالگی مرجع اطباء عصر بوده باشد شرح مختصری را که لاروس هشت جلدی فرانسه ودائرةالمعارف بریتانی راجع بزنگانی شیخ مینویسند مطابق میشود با تاریخ الحکماء الا اینکه دائرةالمعارف بریتانی چیزی علاوه دارد و آن این است که جهة حرکت شیخ را از زرد خوارزمشاه مبنی بر این میدانند که محمود غزنوی که آن وقت سطیره و حمایت خود را بر خوارزم مسلم ساخته بود اعزام شیخ را با چند نفر دیگر از حکماء و افاضل که در دربار خوارزم شاه بوده اند تقاضا نموده و شیخ قبول نکرده و از آنجا مسافرت کرده است ژنرال ساکس هم در تاریخ ایران عیناً همین مطلب را متعرض است.

(۱) قطعه مزبور را دولت شاه ضبط کرده و در حاشیه این خلکان طبع

طهران نیز ایراد شده است

اگر چه نه دائره المعارف و نه ژنرال ساکس هیچکدام ذکری از ماخذ خود نکرده اند ولی تصور میشود که ماخذ آنها چهار مقاله عروضی سمرقندی بوده است چه عروضی این قضیه را با شرح و بسطی مینگارد که خلاصه عبارت آن ذیلاً تحریر میشود

« ابوالحسین احمد بن محمد السهلی وزیر مامون خوارزمشاه مردی حکیم طبع و کریم و فاضل بود بدین صفات نیک جمعی از حکماء و علماء را در آن دربار جلب نموده بطور اجتماع و انس میزیستند از آنجمله بوده اند ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و ابو سهل مسیحی و ابوالخیر جمار و بو نصر عراق محمود غزنوی خواجه حسین ابن علی میکال را بخوارزم فرستاده با نامه ای مخصوص و اعزاز افاضل مشار الیهم را تقاضا نموده خوارزمشاه از خود آنها استعلام نمود که هر کدام راضی بنقل و انتجاع بدربار غزنه هستند عازم شوند و هر کدام بعکس خوش ندارند قبل از اطلاع سفیر بکوی دیگر شتابند ابوعلی سینا و ابو سهل مسیحی از رقت بدربار محمود امتناع نموده سایرین روی موافقت نشان دادند بنا بر این بسیج مسافرت شیخ و ابوسهل را ساز نموده در نهان با راه بلدی بطرف کرگان از راه باورد حرکت نمودند و در راه ابو سهل از تشنگی هلاک شدو سایرین بدربار محمود شتافتند و چون مقصود اصلی محمود ابوعلی بود بابو نصر عراق که نقاش ماهری بود دستور داد که تصویر شیخ رانگاشته و برای مامورین و حکام خراسان فرستاد که هر کجا او را دیدند بحضرت روانه دارند »

فاضل ناقد میرزا محمد قزوینی در حواشی چهار مقاله انتقال ابو ریحان و سایر فضلاء را بدربار غزنه در سنه ۴۰۸ بعد از کشته شدن مامون ابن مامون ابن محمد خوارزمشاه پس از شورش امراء و لشکر ککشی محمود بدانجا دانسته است و عین عبارت فاضل معظم که بر خلاف عروضی نوشته است ذیلاً نقل میشود

« تفصیل وقایع ابو العباس ( مراد مامون ابن مامون خوارزمشاه است ) مذکور را ابوالفضل بیهقی در آخر تاریخ مسعودی از یکی از مؤلفات ابوریحان بیرونی موسوم بمشاهیر خوارزم که بدبختانه گویا بکلی از میان رفته است نقل نموده هر که خواهد بدانجا رجوع نماید و از قراریکه از آن کتاب معلوم میشود ابوریحان بیرونی مدت هفت سال از سنه ۴۰۰ تا سنه ۴۰۷ ظاهراً در دربار ابوالعباس خوارزمشاه بسر برده و از خواص مقربان وی بوده و سمت مستشاری او را داشته و خود بنفسه در تمام این وقایع یعنی شورش امراء و قتل ابوالعباس خوارزمشاه حاضر و ناظر بوده است و بعد از همین فتح است که سلطان محمود ابوریحان و بسیاری از فضلاء دیگر را که در دربار خوارزم بوده اند در مصاحبت خود بغزنه برد و کیفیت رفتن ابوریحان از خوارزم بخدمت سلطان محمود چنانکه در این حکایت چهار مقاله مسطور است گویا بی اصل باشد » و آنچه شیخ شخصاً راجع بحرکت از خوارزم مینویسد مبهم است فقط میرساند که بر حسب اقتضا و ضرورت ملزم بحرکت شده است و عین عبارت او این است

« ثُمَّ دَعَتْ الْأَضْرُورَةَ إِلَى الْأَنْتِقَالِ إِلَى نَسَا وَمِنْهَا إِلَى بَاوْرَدٍ »  
 اینجا دو احتمال میتوانیم بدهیم اول اینکه محمود فقط شیخ و ابوسهل را خواسته بوده دوم اینکه تیرگی روابط مامون ابن مامون خوارزمشاه با ابوالحسین وزیر که چندی پس از مرگ علی ابن مامون حادث و روز بروز قوت میگرفته سبب بی میلی شیخ در اقامت در آن کشور شده چه بتصریح خود شیخ اتکالش هنر پروری و علم دوستی وزیر بوده است و چنانچه از تاریخ مستفاد میشود وزیر مشار الیه در حدود سنه ۴۰۴ خوارزم را ترك و حفظ جان خود را مجبور بمهاجرت ببغداد گردیده است و مسافرت شیخ هم از خوارزم در حدود سنه ۴۰۳ صورت گرفته (۱)

(۱) اگر چه شیخ تاریخ حرکت از خوارزم را تعیین ننکرده ولی چون نوشته است که بقصد شمس المعالی کاوس از خوارزم حرکت نموده و در این اثناء

مدت اقامت شیخ در کرکاج بطور تحقیق معلوم نیست زیرا که نمیتوان زمان حرکت از بخارا را معلوم نمود قبلاً نوشته شد که هنگام وفات پدر شیخ سن شیخ بیست و دو سال بوده است بنا بر ضبط ابن خلکان و شیخ خود تصریح میکنند که هنگام تألیف کتاب مجموع بتقاضای ابوالحسین عروضی بیست و یکساله بوده و از فحوای کلام معلوم میشود که وفات پدرش مدتی بعد بوده چه بعد از تألیف کتاب مشارالیه تألیف دو کتاب دیگر را بنام حاصل و محصول در بیست جلد و کتاب بر و اثم را بتقاضای ابوبکر برقی خوارزمی المولد اشعار داشته و پس از این جمله اخیر نوشته است «تَمَّ مَاتِ وَالِدِي وَتَصَرَّفْتُ بِي الْاِحْوَالُ وَتَقَلَّدْتُ شَيْئاً مِنْ اَعْمَالِ السُّلْطَانِ وَدُعْتَنِي الضَّرُورَةُ اِلَى الْاِرْتِحَالِ عَنْ بَخَارِي وَالْاِتْتِقَالَ اِلَى كِرْكَاغِجِ ( ۲ )

بعد از این تفصیلات پدرم وفات یافته و تغییراتی در زندگانی پیدا شده و متصدی اعمال دیوانی شدم و ناگزیر از ترك بخارا و مسافرت به کرکاج گشتم .

دائرة المعارف بریتانی هم سن شیخ را زمان وفات پدر بیست و دو سال نوشته است .  
 این خلکان علت حرکت شیخ را از بخارا اضطراب و اختلال دولت سامانی مینویسد و این درست نماید زیرا که القراض دولت سامانی بنا بر ضبط ابن اثیر و عتبی در تاریخ یمنی و غیره در سنه ۳۸۹ صورت حادثه گرفتاری کاوس اتفاق افتاده و عتبی از تاریخ یمنی حادثه گرفتاری کاوس را در سنه ۴۰۳ ثبت نموده و ابن اثیر هم این حادثه را در ضمن حوادث سال ۴۰۴ نوشته است معلوم میشود که مسافرت شیخ در همان سال بوده .

(۲) کرکاج بنا بر ضبط یا قوت شهری بوده در خوارزم و پای تخت قدیم آن و غیر از جرجان مغرب گرکان عاصه طبرستان است و اکنون هر دو شهر غیر مسکون و خراب میباشد .

گرفته است و بنا بر اینکه تولد شیخ در سنه ۳۷۰ باشد مقارن اقراض دولت سامانی و غلبه ایلک خان بر عبدالملک دوم بایستی سن شیخ را نوزده سال محسوب داشت مگر اینکه بگوئیم با شیخ قبل از سنه ۳۷۰ متولد شده چنانکه نامه دانشوران ضبط کرده است (۱) یا اینکه بنا بر آنچه دائرةالمعارف بریتانی ضبط کرده حادثه اقراض سلطنت سامانی را بعد از سنه ۳۸۹ بکیریم (۲)

و با اینکه بگوئیم بعد از زوال دولت سامانی شیخ چندی در بخارا بوده و بعد از وفات پدر داخل خدمت حکومت جدید شده است و بنا بر این دو احتمال اخیر سال مسافرت شیخ به کرکانج در حدود سنه ۳۹۳ میشود و قریب ده سال در دربار خوارزم شاه بسر برده است تا سنه ۴۰۳

و اگر بنا بر مشهور حادثه اقراض سامانی ها در سنه ۳۸۹ باشد تعلیل ابن خلکان علیل میشود که تصور کرده است ضرورت را که شیخ برای مسافرت خویش نقل کرده يك حادثه سیاسی بوده و آنهاضطراب حکومت سامانی و تطبیق تاریخی بین دو قضیه نموده است .

اما اینکه تاریخ تولد شیخ را بطوریکه نامه دانشوران ضبط کرده است قبل از سنه ۳۷۰ هم تصور کنیم با اینکه این قول مأخذی ندارد اشکال عمده ای وارد میآید و آن اینست که بنا بنقل میرزا محمد قزوینی ابو عبید در دیباچه شفا نوشته: وقتی که در جرجان (کرکان) بشرف صحبت شیخ نایل آمده سن شیخ سی و دو سال تقریباً بوده و محقق است که ورود شیخ در سنه ۴۰۳ بوده است و اگر فرض شود شیخ در سنه ۳۶۳ متولد شده بایستی در آن تاریخ چهل ساله باشد

(۱) نامه دانشوران نوشته است باصح احوال تولد شیخ در سنه ۳۶۲ بوده ولی مأخذی برای این ترجیح ذکر نمیکند

(۲) دائرةالمعارف بریتانی حادثه اقراض سیامانی ها اگر در سنه ۱۰۰۴ میلادی گرفته است که مطابق میشود با سنه ۳۹۴ هجری